



روند ایدئولوژیک - سیاسی جهان کنونی



تضاد اساسی جهان کنونی
همچنان تضاد کار و سرمایه
است، زیرا کل جهان در ساختار
سرمایه‌داری به سر می‌برد.

این تضاد از دو قطب آشتی
ناپذیر و وابسته به هم تشکیل گشته است: قطب
سرمایه‌داری (سرمایه) و قطب طبقه کارگر (کار).
از این دو قطب سرمایه‌داری نیروی حاکم و طبقه
کارگر نیروی محکوم را تشکیل می‌دهد.

حیات سرمایه‌داری با استعمار ادامه در صفحه ۶



مقاله در صفحه ۲

ایدئالیست‌های جدید و درک متافیزیکی از دیالکتیک

انسان به عنوان یک موجود مادی و بخش جدائی
ناپذیر از طبیعت پا به عرصه وجود گذاشت. این
انسان آرام آرام، گام به گام و لحظه به لحظه بیشتر
توانست به خود، علت پیدایش‌اش و جهان اطرافش
بیاندیشد. انسان تنها موجود این طبیعت است که
میتواند به خود و سرنوشت خود، به مرگ و زندگی
اندیشه کند. انسان برای اندیشیدن به ماده‌ای خاص،
به مغز، به ارگانی که بتواند

ادامه در صفحه ۱۳

بررسی سه نوشته از سایت فلزکاران مکانیک

در سایت فلزکاران مکانیک در ۲۱ ژوئن ۲۰۲۶ نوشته‌ای تحت عنوان
"ارزان کار نکنیم" آمده است که ما بخشی‌هایی از آن را در این نوشته
می‌آوریم:

«۲- کمی اگر تحمل کنیم کارها آغاز خواهند شد و به همین خاطر نباید
ارزان کار کرد.

۳- آگهی‌های خلاف کمپین ۱۰/۲۰ را نادیده بگیریم تا این شرکت‌ها بدون
کارگر بمانند و مجبور شوند هم قیمت‌ها و هم قوانین ۱۰/۲۰ را رعایت
کنند.

ادامه در صفحه ۹

آتش بس و آینده

سه دولت فاشیستی آمریکا، اسرائیل و ایران در جنگی که در واقع عملاً
علیه مردمان این کشورها برپا کرده بودند، با
مقاومت جهانی مردم رو به رو شدند، به بحران‌های
شکننده مالی دچار گردیدند و به لحاظ سیاسی از
سوی کلیه نیروهای جهانی منجمله برخی از دولت‌ها
منفرد شدند. در این درگیری که تا کنون برگ برنده را رژیم ایران در
دست دارد، هر سه دولت به بن‌بست رسیده‌اند.



ادامه در صفحه ۱۰

تروتسکیسم، ضد انقلاب در خفاء ۷

مؤلف: جی. آلجین

مترجم: آمادور نویدی

تروتسکیسم چیست و به چه معناست؟
بیش از ده سال قبل، زمانی که تروتسکی هنوز از
امتیاز عضویت در حزب کمونیست اتحاد جماهیر
شوروی سوسیالیستی لذت می‌برد، ادامه در صفحه ۱۴

گر بدین‌سان زیست باید پست

گر بدین‌سان زیست باید پست
من چه بی‌شرمم اگر فانوسِ عمرم را به رسوایی
نیاوایزم
بر بلند کاج خشک کوچی بن‌بست.
گر بدین‌سان زیست باید پاک
من چه ناپاکم اگر نشانم از ایمان خود، چون کوه
یادگاری جاودانه، بر تراز بی‌بقای خاک.
اثر احمد شاملو

دست فاشیست‌های آمریکائی-اسرائیلی و اروپائی از غزه کوتاه

از حمله حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تا آغاز جنگ دوازده روزه
اسرائیل و ایران و سپس جنگ آمریکا - اسرائیل با ایران، تمام کشورهای
اروپائی سعی می‌کردند شرایط مرگباری را که دولت فاشیستی اسرائیل و
آمریکا و خودشان بر مردمان ستم دیده و رنج کشیده غزه تحمیل کرده‌اند
لاپوشانی کنند. در بوق کرناي خود آتش بس سازنده ادامه در صفحه ۱۱

ماهیت امروزه جنبش‌های طبقه کارگر در سطح بین‌المللی

این نوشته در سه زمینه شکل‌بندی شده است:

- ۱- بنیان‌های تئوریک در تحلیل تاریخی
- ۲- نگاهی تاریخی
- ۳- برخورد کمونیست‌ها به مبارزات کنونی طبقه کارگر

۱- بنیان‌های تئوریک در تحلیل تاریخی

در ساختار سرمایه‌داری تنها طبقه‌ای که رسالت درهم کوبیدن این نظم پوسیده را دارد و بنای ساختار اجتماعی نو و متری دارد - سوسیالیسم - و بر قراری دیکتاتوری پرولتاریا بر عهده اوست، طبقه کارگر است. این وظیفه نه بر مبنای درخواست‌های رو بنائی، مثل ضرورت مبارزه با شیوه تفکر مذهبی، یا مبارزه علیه فاشیسم، تعیین می‌گردد و نه بر مبنای احساس انقلابی علیه محدودیت‌های فرد و یا قشر خاصی در جامعه، بلکه بر مبنای جایگاه اجتماعی - تاریخی این طبقه در تولید نعم اجتماعی‌ست، در مناسبات و شیوه تولید است.

در ساختار سرمایه‌داری نیروهای مولده عبارتند از ۱- نیروی کار. ۲- ابزار تولید. ۳- مواد خام و ۴- فن آوری در تولید. رشد گام به گام نیروهای مولده به آشتی ناپذیر شدن این نیرو با روابط تولیدی یعنی رابطه تملکی بین کارگر و سرمایه‌دار (کار و سرمایه) می‌انجامد.

اگر به نیروهای مولده توجه کنیم، سرمایه‌دار جزو نیروهای مولده به حساب نمی‌آید. سرمایه‌دار فقط ابزار تولید را که تجسم یافته ثروت تولید شده توسط کارگران است، تصاحب کرده و نیروهای مولده را برای استثمار هر چه بیشتر و تحکیم ساختار سرمایه‌داری، سازماندهی می‌کند. لذا تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار، تضاد اساسی ساختار سرمایه‌داری را می‌سازد که با درهم کوبیدن و سرنگون کردن حاکمیت آن توسط طبقه کارگر، شرایط برای محو طبقات فراهم می‌گردد.

در نتیجه سرمایه‌دار در رابطه با نیروهای مولده، پدیده‌ای زائد و انگلی‌ست. خود نیروهای مولده قادر به سازماندهی خود و تولید هستند و احتیاجی به طبقه زالو صفتی بنام سرمایه‌دار ندارند.

لذا تضاد سرمایه و کار در تمام دوران سرمایه‌داری تضاد اساسی و تعیین کننده‌ایست که بر روند حوادث مهر می‌زند. اعتراضات، اعتصابات و درگیری‌های خیابانی میلیاردها کارگر و دیگر زحمتکشان با نیروهای مسلح سرمایه‌داری بیان این تضاد عینی در این لحظه تاریخی - جهانی‌ست.

بر مبنای آمار سازمان بین‌المللی کار جمعیت جهان در سال ۲۰۲۵ حدود ۸,۳ میلیارد نفر برآورد شده است. از این تعداد حدود ۳,۸ میلیارد نفر شاغل هستند که در سال ۲۰۲۵ حدود ۵۴ درصد از شاغلین یعنی تقریباً ۲ میلیارد نفر را مزد بگیران تشکیل می‌دادند. این تعداد در بخش صنعت، کشاورزی و خدمات مشغول‌اند. اگر جمعیت خانواده کارگران را به طور متوسط ۳ نفر فرض کنیم، ۶ میلیارد نفر از کل جمعیت جهان را کارگران و خانواده‌هاشان تشکیل می‌دهد.

این نیروی عظیم، متری و تاریخ‌ساز در مقابل سرمایه‌داری قرار گرفته است و باید آن را از صحنه زندگی برباند.

۲- نگاهی تاریخی

طبقه کارگر در طول تاریخ خود سه بار تبدیل به طبقه‌ای برای خود شد و سه بار قدرت سیاسی را در قلمروهای مختلف به دست آورد: پرولتاریای متشکل انقلابی در کمون پاریس ۱۸۷۱ به مدت دو ماه، در اتحاد شوروی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۳ و در چین سوسیالیستی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۶ دیکتاتوری خود را بر بورژوازی اعمال می‌کرد و تأثیرات مثبت و عمیقی بر روند تاریخی مبارزه طبقاتی برجای نهاد. این دیکتاتوری‌های پرولتری در اثر عوامل زیر فرو ریختند، دوباره سرمایه‌داری بر این کشورها دست یافت و دیکتاتوری خود را غالب کرد:

۱- کمون پاریس به علت عدم هوشیاری و مواضع سست برخی رهبران کمون (بلانکیست‌ها و باکونینیست‌ها) نسبت به بورژوازی فرانسه و در عین حال محاصره

پاریس توسط هارترین جناح‌های بورژوازی فرانسه و آلمان شکست خورد و تجربیات گرانیهائی برجای نهاد که توسط مارکس جمع بندی شده است.

۲- پس از انقلاب اکتبر، جنگ داخلی گروه‌های متحد سرمایه‌داری علیه دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی شروع گردید. این بورژوازی با تکیه بر تهاجم ۱۴ دولت امپریالیستی به خاک شوروی، باعث کشتار میلیون‌ها نفر که در بین آن‌ها صدها هزار بلشویک جان برکف فداکاری می‌کردند و ویرانی‌های بسیار گسترده کارخانجات تولیدی، شهرها و روستاها و بروز قحطی‌های خانمان برانداز گردید. بورژوازی داخلی و متهاجمین خارجی شکست خوردند ولی کشور شوروی به کشوری ویران، قحطی زده و مملو از بیماری‌های مرگبار مثل تیفوس و طاعون تبدیل گردید. در جریان بازسازی اتحاد شوروی توسط توده‌های کار و زحمت به رهبری حزب بلشویک و در رأس آن استالین، دو واقعه مهم شرایط بغرنجی را به وجود آورد: ۱- تبدیل تروتسکی، عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک، به یک جاسوس مخفی فاشیست‌های حاکم در آلمان در ۱۹۲۳ و ۲- مرگ نابهنگام لنین در ۱۹۲۴.

با وجود شکست تئوری پوچ تروتسکی مبنی بر "عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور" و اخراج او از کشور در سال ۱۹۲۷، ولی توطئه‌ها و خرابکاری‌های ویرانگری در تولید توسط تروتسکیست‌ها و دیگر جاسوسان آلمانی، فرانسوی و انگلیسی سازمان داده می‌شد. کشتار هزاران کمونیست و مردمان انقلابی اتحاد شوروی و کمونیست‌های ملل دیگر که در اتحاد شوروی زندگی می‌کردند توسط یشوف رئیس NKWD و عضو دفتر سیاسی حزب بلشویک و جاسوس موجب بگیر گشتاپو، زیر ساطر پاکسازی ضد کمونیست‌ها که توسط سفیر آلمان در مسکو هدایت می‌شد، ضربات سهمگینی را بر رشد نیروهای مولده، پیش برد سیاست انقلابی کمیته مرکزی و صنعتی شدن وارد می‌آورد

در جنگ جهانی دوم ۲۰ میلیون از مردمان شوروی به ویژه اعضای حزب بلشویک

کشته شدند. جای خالی این اعضا را کولاک زاده‌هایی گرفتند که از شرایط آشفته جنگی استفاده کرده و به داخل حزب سریده بودند. اولین اقدام آن‌ها انتقام گرفتن از کسانی بود که به آن‌ها انتقاد می‌کردند. با فروکش شیوه انتقاد و انتقاد از خود از پائین حزب به بالا، بوروکراسی رشد کرد عناصر سرمایه‌داری زخم خورده در حزب بسیار شدند و سرانجام با یاری نماینده بورژوازی غضبناک و شکست خورده یعنی خروشچف، استالین را کشتند و قدرت سیاسی را کسب کردند.

۳- انقلاب دموکراتیک چین در یک کشور فلاحتی قرون وسطایی به ثمر نشست. سرف‌ها به دهقانان صاحب زمین تبدیل شدند، یعنی به خرده بورژوازی کشاورزی. این خرده بورژوازی به لحاظ طبقاتی بسیار حریص و عقب مانده است. حزب کمونیست چین در پروسه بعدی سعی در اشتراکی کردن زمین نمود و این دهقانان در کمون‌های دهقانی وارد شدند. فرزندان آن‌ها در شهرها تبدیل به کارگر عادی و کارگر صنعتی گشتند و در حزب کمونیست عضو شدند.

این کارگران و اعضای جدید حزب، نمایندگان غیر قابل لمس و نا محسوس بورژوازی در حزب بودند. این اعضا که بسیار هم فعال بودند توانستند به مراکز کلیدی و بالای حزب راه یابند و بنیانگذار خطوط انحرافی بسیاری در درون حزب کمونیست چین گشتند. مائو تسه‌دون درباره مبارزه درون حزبی می‌گوید: ما بورژوازی را از قدرت ساقط و ابزار تولید را اشتراکی کرده‌ایم. در جامعه، بورژوازی دیگر ظاهراً حضور ندارد. ما کجا باید دنبال بورژوازی بگردیم؟ و خود جواب می‌دهد: در رأس حزب کمونیست چین نشسته‌اند. (نقل به معنا) انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی دقیقاً علیه این بورژوازی کلید زده شد. مرگ مائو تسه‌دون نیز این انقلاب را نیمه کاره گذاشت و بورژوازی قدرت را از کف پرولتاریا بیرون آورد و بر حزب کمونیست چین مسلط شد و این کشور بعد از چند سال

به کشوری امپریالیستی با ماسک سوسیالیسم تبدیل گردید.

مبارزات کارگران در شوروی و چین در حال استحاله، با وجود قهرمانی و دادن قربانیان بسیار سرکوب گردید.

تبدیل دو کشور بزرگ سوسیالیستی به کشورهای امپریالیستی، پرولتاریای جهان را با گام‌های بلند عقب راند، سردرگمی ایدئولوژیک و سیاسی عظیمی را به وجود آورد. تهاجم بورژوازی این کشورها با ماسک سوسیالیستی به پرولتاریا، بدبینی گسترده‌ای در بین طبقه کارگر بین‌المللی نسبت به سوسیالیسم به وجود آورد.

بسیاری از احزاب و سازمان‌های متحد با اتحاد شوروی و چین سوسیالیستی سابق، بعد از استحاله دولت این کشورها، به احزاب رویزیونیستی تبدیل شدند که در بین طبقه کارگر سازش طبقاتی، کوتاه آمدن در مقابل بورژوازی خودی و مذاکره با بورژوازی به جای مبارزه برای احقاق حقوق خود را دامن می‌زدند و می‌زدند.

با سرنگونی پرولتاریای شوروی و چین توسط بورژوازی، تأثیرات انقلاب سوسیالیستی بر پرولتاریای بین‌المللی به شدت کاسته شد و بورژوازی با تمام ابزارهای ممکن از قبیل رسانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز آموزشی در کارخانجات و غیره ایدئولوژی خود را با شدت در طبقه کارگر حقه کرد: کمونیسم به تاریخ پیوست، کمونیسم یک اوتوپی بیش نبود، اگر کمونیسم امکان داشت سرنگون نمی‌شد، کمونیسم مُرد ولی مسیح زنده است (هلموت کوهل) و غیره. در عین حال بورژوازی توانست گام به گام جنبش‌های کارگری را در یک محفظه معیشتی زندانی کند. هر گاه جنبش کارگری روی یک خواست، بورژوازی را تحت فشار می‌گذاشت و می‌گذارد، به آن خواست نزدیک می‌شد و یا می‌شود، بورژوازی مسأله معیشتی و اجتماعی دیگری می‌آفریند و کارگران را مدتی با آن مشغول می‌کند. تحت این شرایط برای سالیان طولانی طبقه کارگر در بسیاری از کشورها از مبارزه سیاسی عقب رانده شد و در مبارزه

معیشتی، رفرمیستی و اکونومیستی غرق گردید.

برای درک عمیق این روند، ما به بررسی مبارزات کارگران در سه کشور نمادین می‌پردازیم:

هند: دولت هند در سال ۱۹۹۱ خصوصی سازی گسترده‌ای را اعمال کرد. در این روند میلیون‌ها کارگر بیکار و آواره شدند. مبارزات کارگران علیه این خصوصی سازی متمرکز شد. شرکت ده‌ها میلیون کارگر در مبارزات خیابانی دولت را در وضعیت مشکلی قرار داد. مبارزات کم کم به مبارزات سیاسی علیه دولت هند تبدیل می‌شد. مؤسسات تولیدی با یاری دولت برای جلوگیری کردن مبارزات از صنفی به سیاسی، صدها هزار کارگر را اخراج کرد. از این لحظه به بعد مبارزات علیه اخراج کارگران شکل گرفت، زمانی که صاحبان کارخانه مجبور می‌شدند برخی کارگران را به کار خود برگردانند، با دستور دولت مزدها را کاهش دادند. لذا مبارزه علیه کاهش دستمزد متمرکز شد، سپس ساعات کار را افزایش دادند و در گام بعدی کارگران را قراردادی به کار گرفتند. به این جهت مبارزه قدم به قدم از این شعارها عبور کرد: "خصوصی سازی را متوقف کنید!"، "کار قراردادی را لغو کنید!"، "مشاغل را نجات دهید"، "کار شایسته، دستمزد شایسته!"، "دستمزد عادلانه، شغل پایدار"، "معیشت را نجات دهید"، "نه به کار ۱۲ ساعته" و... چنان که ملاحظه می‌شود دولت با تنگ کردن امکانات معیشتی و رفاهی، مبارزات کارگران را به طور کامل در یک حصار اقتصادی و رفرمیستی قرار داده است. با تمام این طرف‌دها، طبقه کارگر هند بر دو محور که ضرورت حیات و زندگی‌اش بود ایستاده است:

- ۱- اتحاد با متحدین استوار داخلی‌اش "کارگر، کشاورز اتحاد اتحاد" و
- ۲- اتحاد با همه هم طبقه‌ای‌هایش در کلیه کشورهای جهان. "کارگران جهان متحد شوید!"

این دو شعار نمادین تا به امروز صحنه مبارزات کارگران هند را پوشش می‌دهد. ولی مبارزات عملاً طبق تاکتیک‌های دولت و عدم حضور یک حزب قدرتمند کمونیست

سراسری، همچنان بر خواست‌های معیشتی جریان دارد و دولت توانسته است طبقه کارگر را در این چارچوب محدود سازد. **فرانسه:** دولت آلن ژوپه (۱۹۹۵-۱۹۹۷) مزایای بازنشستگی کارگران بخش دولتی و عمومی را لغو کرد و به سطح بخش خصوصی رساند. مبارزات کارگران و انتشار میانه با شعارهای "همه با هم، همه با هم" و "از خدمات عمومی دفاع کنیم" برای مدت یک ماه اقتصاد فرانسه را فلج کرد، دولت ژوپه مجبور به عقب نشینی شد، تاکتیک دیگر دولت در نگهداشتن مبارزات کارگران در حصار رفرمیستی و معیشتی، اخراج بی رویه کارگران به ویژه کارگران جوان بود. کارگران صنعتی، خدماتی و فکری با شعار "کارفرمایان اخراج می‌کنند، کارفرمایان را اخراج کنیم" و "مقاومت، مقاومت" علیه تاکتیک دولت به خیابان‌ها ریختند. این مبارزه که کاملاً معیشتی بود برای مدت‌های طولانی ادامه داشت. این ادامه کاری دولت فرانسه را مجبور به برخی عقب نشینی‌ها کرد. دولت سارکوزی برای انصراف زحمتکشان از تبدیل مبارزه اقتصادی به سیاسی، تاکتیک دیگری را در پیش گرفت. افزایش سن بازنشستگی از ۶۰ سال به ۶۲ سال. مبارزات زحمتکشان و کارکنان متوسط جامعه فرانسه به طور واقعی با شعار "نه به بازنشستگی در ۶۲ سالگی" روی بازنشستگی متمرکز شد. این مبارزات در شرف پیروزی بود که دولت فرانسوا اولاند قانون کار تازه‌ای را که به محدودیت بیشتر حقوق کارگران می‌انجامید، روی میز نهاد. مبارزات کارگران با شعار "قانون کار؟ نه، متشکریم!" و "بیشتر کار کنیم و کمتر مزد بگیریم" علیه این قانون تمرکز یافت. دولت مکرون قانون بازنشستگی در ۶۴ سالگی را به میان آورد. کارگران و دیگر زحمتکشان و نیروهای بینابینی فرانسه با شعار "مکرون، اصلاحات را پس بگیر!" و "همه چیز را متوقف کنیم!" علیه این قانون بسیج شدند.

دولت‌های فرانسه توانسته‌اند تا کنون مبارزات زحمتکشان و کارکنان فقیر جامعه را عملاً با تاکتیک‌های مزورانه خود در چارچوب رفرمیستی، سندیکالیستی و فقط اقتصادی محصور کنند. ولی طبقه

کارگر فرانسه بر دو شعار اساسی و حیاتی ایستادگی کرده است: "زنده باد همبستگی" و "کارگران جهان متحد شوید!".

ایالات متحده آمریکا: در سال‌های ۱۹۹۰ بسیاری از شرکت‌های آمریکایی مؤسسات تولیدی خود را برای استفاده از کارگر ارزان به کشورهای آسیائی، آفریقائی و یا دیگر مناطق جهان منتقل می‌کردند. مبارزات کارگران آمریکا در این سال‌ها اساساً با شعارهای "مشاغل ما را نجات دهید"، "اتحادیه‌های کارگری را حفظ کنیم"، "آسیب به یکی، آسیب به همه است" و "همبستگی برای همیشه" جهت جلوگیری از انتقال کارخانجات به خارج، بیکار سازی‌های گسترده و فقر تشدید شونده جریان داشت. طی مبارزات سالیان طولانی، اتحادیه‌های کارگری قدرتمندی شکل گرفتند و پا بر عرصه سیاست گذاشتند. در عین حال شرکت‌های غول آسای بین‌المللی نیز در استثمار نیروی کار آمریکائی حد و مرزی نمی‌شناختند. دولت آمریکا اختیارات بی حدی را برای این شرکت‌ها به رسمیت شناخت. اولین کار این مؤسسات تولیدی و خدماتی غول آسا کاهش دستمزد کارگران بود. مبارزات کارگران با شعار "از حقوق کارگران دفاع کنید!"، "حقوق کارگران، حقوق بشر است" و "طمع شرکت‌های بزرگ را متوقف کنید!" علیه این تضییقات سمت گرفت. این مبارزات هر روز گسترده‌تر می‌شد و برخی شعارهای سیاسی نیز به طور جانبی در صفوف مبارزان در خیابان‌ها به گوش می‌خورد. دولت تاکتیک دیگری به کار گرفت، حقوق کارگران را به وسیله شرکت‌های بزرگ کاهش داد و به ۷,۲۵ دلار رساند. کارگران و زحمتکشان آمریکا مبارزات خود را با شعار "برای ۱۵ دلار مبارزه کنیم"، "با ۷,۲۵ دلار نمی‌توان زندگی کرد" و "دستمزدها را افزایش دهید!" علیه آن سمت دادند. در سال‌های بعد به ویژه در دوران حاکمیت قشر فاشیستی بورژوازی آمریکا و دولت ترامپ، مبارزات کارگران تا اندازه‌ای سمت و سوی ایدئولوژیک سیاسی گرفت و قدری پای خود را از معیشت بیرون گذاشت. "کارگران برتر از میلیاردرها هستند"، "انسان‌ها بر سود مقدم‌اند"، "طمع

شرکت‌ها به همه ما آسیب می‌زند" و در مقابل شعار ترامپ "اول آمریکا"، کارگران و زحمتکشان این کشور شعار "اول کارگران" را روی پرچم خود نوشتند. ولی مبارزات کارگران آمریکا به لحاظ عملی و سمت گیری کلی، معیشتی، سندیکالیستی و اساساً اقتصادی باقی ماند. اگر ما به مبارزات طبقه کارگر در کشورهای مختلف دقت کنیم درمی‌یابیم که تقریباً کارگران تمام کشورها در این محدوده معیشتی و کاری محصور بوده و هستند.

این واقعیتی‌ست که در بسیاری از کشورها مبارزه عمومی مردم و در مرکز آن طبقه کارگر تا حد سرنگونی رژیم‌های این کشورها پیش رفته است و در برخی نیز موفق به سرنگونی رژیم حاکم شده‌اند ولی این مبارزات هیچگاه به مبارزه برای رسیدن به آلترناتوی سوسیالیسم نینجامیده، در حیطه سرمایه‌داری مانده و پس از لحظه‌ای در همان ساختار سرمایه‌داری فروکش کرده و مجدداً به سطح درخواست‌های معیشتی و رفرمیستی نزول کرده است.

لذا مبارزات طبقه کارگر در سطح بین‌المللی از پس از فروپاشی اردوگاه‌های سوسیالیستی تا کنون، هیچگاه مبارزات انقلابی نبوده است. فقط در برخی کشورها مثل ایران که در ۲۰۲۲ کارگران در بیانیه‌های شوراها کارگری خود از مبارزه علیه استثمار و علیه سرمایه‌داری سخن می‌گفتند، و یا کارگران ونزوئلانی که از مبارزه به خاطر سوسیالیسم بیانیه می‌دادند، این مبارزات لحظات کوچکی تزلزل می‌کرد و خاموش می‌شد.

۳- برخورد کمونیست‌ها به مبارزات کنونی طبقه کارگر:

هر موجود زنده‌ای منجمله انسان برای زنده ماندن باید غذا بخورد، مکانی برای استراحت داشته باشد و امنیت زندگی او تضمین گردد. اساساً طبیعت برای هر موجود زنده‌ای این امکانات را فراهم می‌کند. ولی در جوامع انسانی به ویژه در جوامع طبقاتی، منافع طبقه حاکم درست برخلاف قوانین طبیعی عمل می‌کند؛ استفاده اکثریت را از غذای مطلوب برای زندگی محروم می‌سازد، امکان داشتن

سرپناه را برای اکثریت جامعه غیر ممکن می‌کند و امنیت اجتماعی این اکثریت را در خطر می‌اندازد.

لذا مبارزه کارگران و زحمتکشان برای تحقق کامل این سه زمینه که محیط زیست را نیز دربرمی‌گیرد، مبارزه‌ایست محفانه برای ادامه زندگی سالم.

کارگران و زحمتکشان برای زندگی خود و برپانگهداشتن کل جامعه باید کار کنند. ولی این کار نباید امور دیگر آن‌ها را با خطر مواجه سازد. هشت ساعت کار روزانه کارگران در جامعه سرمایه‌داری برای دسترسی آن‌ها به معیشت کافی، در اختیار داشتن سرپناه و امنیت اجتماعی کفایت می‌کند. ولی ساختار سرمایه‌داری برای رسیدن سرمایه‌داران به ابر سود، راضی به کار روزانه ۸ ساعته برای کارگران نیست. بیشتر طلب می‌کند. لذا مبارزه برای ۸ ساعت کاری روزانه یکی از زمینه‌های مهم مبارزه طبقه کارگر در سطح جهانی است.

انجمن انترناسیونال کارگران در کنگره ژنو (۳ تا ۸ سپتامبر ۱۸۶۶)، پیشنهاد مارکس را به تصویب رساند:

«محدودیت روز کاری، نخستین شرطی‌ست که بدون آن، همه تلاش‌های بیشتر جهت بهبود زندگی کارگران و رهایی از استثمار، شکست می‌خورد. ما ۸ ساعت را به عنوان سقف قانونی روز کاری پیشنهاد می‌کنیم.» در همین مورد مارکس نوشت: «بنابراین، ایجاد یک روز کاری عادی، حاصل یک جنگ داخلی طولانی کم و بیش پنهان بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر است.» (کارل مارکس - کاپیتال انگلیسی - جلد ۱ - صفحه ۳۲۷)

امروزه نیز طبقه کارگر در سطح جهانی علیه حرص و طمع بورژوازی باید برای کاهش ساعت کاری روزانه تا ۸ ساعت بجنگد. این جنگ اساس و نقطه آغازین همه جنگ‌های طبقه کارگر، دیگر زحمتکشان و نیروهای مترقی علیه سرمایه‌داری‌ست. انگلس چنین می‌گوید: «وضعیت طبقه کارگر نقطه آغازین همه جنبش‌های اجتماعی امروزی‌ست.» (انگلس) لنین به درستی می‌گوید:

«خودجوشی شکل اولیه آگاهی است» (لنین).

در نتیجه مبارزه به خاطر روز کاری ۸ ساعته، افزایش مزد برای برآوردن نیازهای معیشتی، داشتن سرپناه و مبارزه به خاطر دفاع از دموکراسی و امنیت کاری و اجتماعی سنگ بنای مبارزات سرنگون ساز کارگران می‌باشد. ما کمونیست‌ها از این مبارزات با شور و شوق پشتیبانی می‌کنیم. هر چه این مبارزات گسترده‌تر و متحدتر به پیش رود، شرایط وحدت طبقه کارگر، تکامل آگاهی آن و توان این طبقه در پذیرش آلترناتیو سوسیالیسم از جانب جنبش کمونیستی بیشتر می‌گردد و سرنگونی سرمایه‌داری نزدیک‌تر می‌شود. ولی مبارزات کارگران از زمان فروپاشی اردوگاه‌های سوسیالیستی تا کنون روند نزولی داشته است. از مبارزات برای سرنگونی بورژوازی به مبارزات معیشتی، اکونومیستی و تریدیونیونیستی تبدیل گشته و سرمایه‌داری آن را مهار می‌کند و چون در مهار سرمایه‌داری‌ست و برای این ساختار خطر ندارد و در درون این ساختار حرکت می‌کند، از طرف دولت‌های سرمایه‌داری اجازه تظاهرات و اعتصابات نیز برای این درخواست‌ها داده می‌شود.

خواسته‌های معیشتی، اکونومیستی و تشکلهای اتحادیه‌ای همیشه در چارچوب سرمایه‌داری‌ست. ولی در سرشت و ذات طبقه کارگر سرنگونی سرمایه‌داری نهفته است. طبقه کارگر امروزه این ذات و سرشت را بالقوه در خود دارد نه بالفعل. فعل آن همان مبارزات اکونومیستی است. اگر هم سندیکا و یا اتحادیه‌ای درست می‌کند خصلت سندیکالیستی و اتحادیه‌گری دارد. مبارزات امروزه طبقه کارگر در سطح بین‌المللی به هیچ وجه خصلت انقلابی ندارد زیرا در جامعه سرمایه‌داری ماندگار است. ماندگاری طولانی خواسته‌های کارگران در سطح معیشتی، اکونومیستی و تریدیونیونیستی، به نفوذ هر چه بیشتر اندیشه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش کارگری می‌انجامد، کارگران را فاسد می‌کند و آن‌ها را از هر گونه مبارزه‌ای باز می‌دارد.

مارکس در این مورد گفتاری را دارد که برای امروز نیز در تمام جنبه‌هایش صادق است. او در مورد اعتصابات می‌گوید: «در عین حال، حتی اگر کل وضعیت بردگی را که در سیستم مزدی نهفته است، به کلی کنار بگذاریم؛ طبقه کارگر نباید نتایج نهائی این مبارزه روزمره را برای خود بزرگنمائی و در آنها مبالغه کند. آنها نباید فراموش کنند که در این مبارزه روزانه و دائمی، فقط بر علیه معلول‌ها مبارزه می‌کنند و نه بر علیه ریشه و عللی که آن مشکلات و نتایج را بوجود آورده و خلق کرده است.» که این مبارزات روزمره و دائمی فقط جلو موانعی را که موجب بدتر شدن وضع اوست، می‌گیرد، ولی جهت آن را تغییر نمی‌دهد، که آنان آرام بخش و مُسکن به کار می‌پزند، ولی بیماری را معالجه نمی‌کنند. بنابراین، کارگران نباید تماما در این نبردهای ناگزیر پارتیزانی، جنگ و گریزهائی که دائما از تعرض لاینقطع سرمایه و یا تغییرات در بازار، ناشی می‌شوند، غرق شوند. آنان باید درک کنند و بفهمند که سیستم موجود، با همه فلاکت‌هایی که به آنان تحمیل می‌کند، در همان حال و توأم شرایط مادی و اشکال اجتماعی لازمه برای تجدید ساختمان و بازسازی اقتصادی جامعه را نیز فراهم کرده است. کارگران به جای شعار محافظه کارانه: "دستمزد عادلانه برای روز کار عادلانه" باید این شعار انقلابی "الغاء سیستم مزدی!" را بر پرچم شان نقش کنند.» (مارکس - ارزش، قیمت و سود)

انگلس با پشتیبانی از مبارزات معیشتی کارگران، آن‌ها را به وظائف آینده‌شان رجوع می‌دهد: «اعتصابات مکتب نبرد کارگران است که در آن خود را برای مبارزه بزرگی که اجتناب ناپذیرست آماده می‌سازند؛ اعتصابات مانیفست سیاسی شاخه‌های مختلف صنعت است که به جنبش کارگری نیز پیوسته است.» (انگلس - "وضعیت طبقه کارگر در انگلیس")

انگلس سوسیالیسم را در نظر دارد. کارگران در جریان مبارزات روزمره، باید خود را برای نبرد آینده مسلح سازند، باید افکار خود را تا سطح قبول آلترناتیو سوسیالیستی تکامل دهند و برای این آلترناتیو مبارزه کنند.

ولی گفتن باید... باید... چیزی جز اراده‌گرایی نیست.

برای رسیدن به سوسیالیسم، کارگران "باید" تا قبول این آلترناتیو رشد و تکامل یابند ولی این واژه "باید" به مفهوم ضرورت است و نه فرمان. یعنی ضروریست که کارگران تا این سطح تکامل یابند. این تکامل نیز در روند مبارزه طبقاتی درونی طبقه کارگر: مبارزه خط پرولتری علیه خطوط سازشکارانه بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش طبقه کارگر صورت می‌گیرد. «رشد پرولتاریا در همه کشورها ناشی از مبارزات درونی‌ست» (نامه انگلس به بیل - ۲۸ اکتبر ۱۸۸۲)

ولی چه نیروئی این مبارزه را به نفع خط پرولتری سازمان می‌دهد و به پیش می‌برد؟ این نیرو، دیگر طبقه کارگر نیست بلکه جنبش کمونیستی جهانی‌ست. جنبش کمونیستی وظیفه دارد سطح دانش و خواست طبقه کارگر را تا درک این امر رشد و تکامل دهد «که تنها ابزار رهایی طبقه کارگر انقلاب‌ست، و این انقلاب فقط به وسیله طبقه کارگر سازمان‌یافته امکان‌پذیرست.» (بندی از اساسنامه کنگره کارگران سوسیالیست فرانسه که مارکس آن را تنظیم نموده است) اگر جنبش کمونیستی نتواند به این وظیفه سترگ خود عمل کند، طبقه کارگر قادر نخواهد بود مبارزات خود را تا سطح مبارزات انقلابی یعنی مبارزه آگاهانه جهت درهم کوبیدن نظام سرمایه‌داری و برقراری ساختار سوسیالیسم، ارتقا دهد.

روند ایدئولوژیک - سیاسی جهان کنونی

حیات سرمایه‌داری با استثمار و غارت نیروی کار در هم تنیده شده است. این قطب میرنده است. حیات طبقه کارگر با آزادی از استثمار و بهره‌کشی سرمایه‌داری در هم تنیده شده است. آینده متعلق به این قطب انقلابی‌ست.

در جهان کنون، بورژوازی تمام ابزارهای اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک لازمه

حیات خود را در اختیار دارد و آن را علیه طبقه کارگر به کار می‌گیرد. طبقه کارگر نیز تلاش می‌کند که ابزارهای لازم برای انقلاب آینده را تدارک ببیند و به دست آورد. در لحظه فعلی از آن‌ها محروم است. مهمترین ابزاری که دو قطب متضاد علیه هم به کار می‌برند، ابزار ایدئولوژیک است. هر قطبی که بتواند ایدئولوژی خود را به ایدئولوژی مردم تبدیل کند، می‌تواند قطب دیگر را با شکست بزرگ رو به رو سازد.

ایدئولوژی چیست؟ ایدئولوژی چیزی غیر از جهان بینی نیست.

ایدئولوژی سرمایه‌داری:

سرمایه‌داری ایدئولوژی خود را چنین تعریف می‌کند: تقدس مالکیت خصوصی، آزادی فرد در تجارت و کسب سود، فروش و خرید داوطلبانه نیروی کار.

این تعریف از ایدئولوژی مربوط به دوران شکوفائی سرمایه‌داری‌ست. اکنون زیر پرده این واژه‌ها، ایدئولوژی واقعی سرمایه‌داری امپریالیستی نهفته است: تقدس مالکیت خصوصی برای اندکی از سرمایه‌داران بزرگ. زیرا در جهان کنونی از اکثریت جمعیت جهان سلب مالکیت شده است. اکثریت مطلق مردم روی زمین نه صاحب ابزار تولیدند و نه مالک سرپناه خویش. در زیر پرده آزادی تجارت و کار نیز دغلکاری مزورانه‌ای نهفته است که مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست آن را افشا کرده‌اند «کارگر مدرن فقط تا زمانی زنده است که کار پیدا می‌کند و فقط تا زمانی کار پیدا می‌کند که کارشان منجر به افزایش سرمایه می‌شود.» زیرا «تولید ارزش اضافی، هدف مستقیم و انگیزه تعیین کننده تولید است.» (مارکس - سرمایه جلد سوم)

در نتیجه یک کارگر وقتی می‌تواند و آزاد است نیروی کارش را بفروشد که برای سرمایه‌دار سود آور باشد، یعنی ارزش اضافه تولید کند. در نتیجه اگر کارگر برای سرمایه‌دار سودآور نباشد، آزادی کارگر در فروش نیروی کارش پایمال می‌شود. در عین حال کارگر در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی برای زنده ماندن مجبور است نیروی کارش را با شرایط سخت و دردناکی که سرمایه‌داری تعیین

می‌کند بفروشد و هیچ آزادی در چگونگی فروش آن ندارد.

آزادی تجارت نیز در دوران حاکمیت انحصارات یعنی در دوران امپریالیسم با شدتی روز افزون محدود می‌گردد. رقابت جای آزادی را می‌گیرد و ورشکست و منهدم کردن شرکت‌ها و کنسرن‌های کوچکتر توسط ابر کنسرن‌های بین‌المللی جای رقابت آزاد می‌نشیند. تحت این قانونمندی یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری خود را نمایان می‌سازد: هدف (سود) وسیله (استثمار شدید، ویران سازی‌های گسترده و قتل عام) را توجیه می‌کند.

زمینه دیگری از ایدئولوژی بورژوازی، تفکر ضد کمونیستی‌ست که با شدت در جامعه کارگری، گسترده ملی و جهانی از بالا تزیق می‌گردد.

در نتیجه می‌توان ایدئولوژی سرمایه‌داری دوران امپریالیسم را چنین جمع‌بندی نمود: ۱- تقدس مالکیت خصوصی برای یک اقلیت ناچیز از سرمایه‌داران امپریالیست و محروم کردن اکثریت قاطع مردم جهان از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید. ۲- برای رسیدن به سود هر وسیله‌ای قابل توجیه است. به بیان دیگر تسلط قانون زور برای رسیدن به سود. ۳- ضد کمونیسم در صحنه ملی و جهانی.

چنانکه ملاحظه می‌شود، سرمایه‌داری ایدئولوژی خود را برای تحمیق مردم، وارونه جلوه می‌دهد.

ایدئولوژی پرولتری:

ایدئولوژی پرولتری عبارت است از مجموعه ارزش‌ها، آگاهی و نظرگاه‌های سیاسی که طبقه کارگر را تا محو طبقات هدایت می‌کند. لذا این ایدئولوژی به طور اساسی دربرگیرنده مقولات آگاهی طبقاتی، همبستگی طبقاتی به عنوان یک طبقه جهانی، مبارزه طبقاتی برای درهم کوبیدن نظام سرمایه‌داری، برپائی سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و نهایتاً رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی‌ست. در این ایدئولوژی فرهنگ طبقاتی وزنه خاصی دارد.

این بدان معنی نیست که هر کارگری دارای چنین خصوصیات و آگاهی می‌باشد. بسیار کارگرانی هستند که مسلمان‌اند، برخی

ممکن است مهاجم و فاشیستی می‌سازند. تحت چنین شرایطی است که کشورهای آمریکا، اسرائیل، ترکیه، چین، روسیه، به کشورهای فاشیستی و برخی دیگر مانند ایران، عربستان سعودی، آفریقای جنوبی و

لومپن هستند، عده‌ای به دنبال توطئه‌های ضد کارگری در حرکت‌اند. ولی ایدئولوژی پرولتری، ایدئولوژی طبقه کارگر است و به هیچ طبقه دیگری تعلق ندارد. یک مقوله اجتماعی خارج از مناسبات طبقاتی نیست. جنبشی جدا از طبقه کارگر نیست. ایدئولوژی پرولتری از منافع بلندمدت طبقه کارگر دفاع می‌کند.

وقتی منصور حکمت تروتسکیست می‌گوید «کمونیسم را نباید "ایدئولوژی ذاتی کارگران" دانست، بلکه آن را باید به عنوان یک جنبش اجتماعی و سیاسی معین فهمید. (منصور حکمت -) عمق رذالت طبقاتی خود علیه پرولتاریا را نشان می‌دهد. او ایدئولوژی را از طبقه پرولتاریا جدا می‌کند، این طبقه را بی ایدئولوژی معرفی می‌کند و در مقابل تهاجم ایدئولوژیک سرمایه‌داری خلع سلاح می‌سازد. موضع لنین در این مورد، منصور حکمت خرده بورژوازی "چپ" را همه جانبه افشا می‌کند: «در جامعه طبقاتی، فقط دو ایدئولوژی می‌تواند وجود داشته باشد: ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. راه سومی وجود ندارد.» (لنین، «چه باید کرد؟») - «هرگونه تضعیف ایدئولوژی سوسیالیستی، هرگونه انحراف از آن، به معنای تقویت ایدئولوژی بورژوازی است.» (لنین، «چه باید کرد؟»)

در حال حاضر ایدئولوژی پرولتری و بورژوازی در مقابل هم و در تضاد آشتی ناپذیر قرار گرفته‌اند.

بر مبنای داده‌های Statistics Times تولید ناخالص جهان ۱۱۷ هزار میلیارد دلار برآورد شده است. این ثروت عظیمی است ولی در عین حال محدود است. این محدودیت با حرص و طمع نامحدود بنگاه‌های عظیم تولیدی و مالی جهان و دولت‌های تحت نفوذشان در تضاد لاینحلی قرار دارد.

ایدئولوژی سرمایه‌داری کسب سود به قیمت پایمال کردن دیگران است. لذا نیروهای موجود در کمپ سرمایه‌داری جهانی چون گفتار به جان هم افتاده‌اند تا آن تولید ناخالص داخلی جهانی را که محدود است از چنگ هم ببرایند. در خدمت به این هدف است که برخی کنسرن‌های متحد بین‌المللی دولت‌های تحت نفوذ خود را تا آنجا که



غیره به کشورهای شبه فاشیستی تبدیل شده‌اند.

در آلمان حزب فاشیستی AfD (آلترناتیو برای آلمان) توانسته است در دو ایالت ۳۳٪ آرا را به دست آورد و حاکمیت مجدد فاشیسم در آلمان هر روز محتمل‌تر می‌شود.

کمپ‌های سرمایه‌داری با روی کار آوردن نیروهای فاشیستی در دولت‌های تحت فرمان خود، سعی می‌کنند سهم بیشتری از ارزش اضافه تولید شده در جهان را بدست آورند ولی این ارزش اضافه همان طور که گفته شد محدود است. لذا برای کاستن از این محدودیت، به رشد فناوریهای تولیدی و استثمار بی رویه نیروی کار می‌پردازند. (افزایش ساعات کار)

یکی از مشخصات اساسی جهان کنونی پایمال کردن کلیه حقوق کارگران است. در تمام کشورها زنان درصد کمتری از مردان با کار مساوی مزد می‌گیرند. حقوق کارگران کامل پرداخت نمی‌شود، تورم قدرت خرید مردم به ویژه کارگران و زحمتکشان را کاهش می‌دهد و با شدت همان مزد ناچیز آن‌ها را هم می‌مکند. این وضعیت فقط ویژه ایران و یا ترکیه نیست. این وضعیت و شرایط دردناک و غیر قابل تحمل، جهانی‌ست.

سرمایه‌داری سعی کرده است در طول سال‌های اخیر دختر بچه و پسر بچه و هر زنی را که می‌تواند کار کند به پروسه تولید بکشد. تعداد شاغلان جهان از حدود ۲,۷ میلیارد نفر در ۲۰۰۰ به حدود ۳,۵ میلیارد

نفر در ۲۰۲۵ رسیده است. به همین جهت تولید ناخالص داخلی از ۳۴ هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۱۱۷ هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۲۵ افزایش یافته است.

برای ایدئولوژی سرمایه‌داری (سود به هر قیمت) افزایش تولید ناخالص داخلی و ملی حدی را نمیشناسد. به همین جهت نیز فشار دم افزون بر کارگران جهت تولید بیشتر، تحمل ناپذیرتر می‌شود، سرکوبها برای مجبور کردن کارگران تا این درجه از تولید خونین‌تر و بی‌رحمانه‌تر می‌گردد.

علیه این تعرض افسار گسیخته که علاوه بر استثمار و ستم ویژه بر کارگران، سرکوب جنبش‌های دموکراتیک و ملی را نیز به همراه دارد، موج عظیم و هر روز متحد شونده‌تری محیط کارخانه، خیابان و میدانی مبارزه را عطاراگین می‌سازد. اعتراض میلیاردها مردم در هند، پاکستان، ایران، آمریکا، آلمان، فرانسه و کلیه کشورها علیه همه این اجحافات نشان می‌دهد که اکثریت قاطع جمعیت جهانی این ساختار پر آشک و خون سرمایه‌داری را نمی‌خواهند و علیه آن مبارزه می‌کنند. در این راستا جنبش کمونیستی نیز گام به گام توانسته است تاریخ خود را جمع بندی کند و کلیه سازمان‌های کمونیستی در سطح جهان روی اساسی‌ترین مسائل یعنی ادامه

انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا به مواضع مشترکی برسند. امروزه کمونیسم با قامت بلند و سترگ خود در صحنه جهانی ایستاده است. هلموت کهل در جشن وحدت دو بخش آلمان گفت: «کمونیسم مرد، مسیح زنده است.» ولی روند تاریخی از آن روز تا کنون نشان داده است که «کمونیسم زنده است و مسیح در حال مرگ».

امروزه در هر کشوری حزب و یا احزاب و سازمان‌های کمونیستی جهت متحد کردن خود و طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری با شدت در فعالیت و کوشش هستند. در سال‌های اخیر چند سازمان فراگیر بین‌المللی کمونیستی که در هر کدام تعداد از سازمان‌های ملی متشکل هستند، پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. مثل هماهنگی بین‌المللی احزاب و سازمان‌های انقلابی ICOR، کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست، اتحادیه بین‌المللی مبارزه خلق‌ها، پلتفرم جهانی ضد امپریالیستی، اجلاس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری و سمینار کمونیستی بین‌المللی.

ایدئولوژی پرولتاریا، بر ضرورت وحدت کمونیست‌ها در صحنه ملی یعنی ایجاد حزب کمونیست در هر کشور و ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی تکیه دارد. این ایدئولوژی می‌طلبد که کمونیست‌ها طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان و نیروهای مترقی را در مبارزه روزمره‌شان بر محور آلترناتیو سوسیالیسم و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا متحد و متشکل سازند. برای این امر ضروری‌ست، ایدئولوژی بورژوازی همه جانبه افشا گردد و فرهنگ راستین پرولتری در تمام ابعادش تبلیغ شود. امروزه این روند از گذشته در ابعاد وسیع‌تری جریان دارد.

برای مقابله با این جریان تاریخ ساز، مترقی و پیشرونده، تبلیغات اغواگرانه سرمایه‌داری در شکل جعل وقایع تاریخی، تهمت و دروغ، برچسب زنی و لجن پراکنی شدت گرفته است. ماشین ضد کمونیسم بورژوازی نه تنها در قالب بگیر و ببند و سرکوب نظامی بلکه در شکل فرهنگی آن در تمام ابعاد زندگی به کار افتاده است.

ما تظاهر این ایدئولوژی منحط و فاسد را در مقاله ۹ قسمتی "شبح کمونیسم در حال حکمرانی بر جهان ما" در سایت Epoch Time فارسی می‌توانیم ردیابی کنیم.

در زیر به گوشه‌ای از این اغواگری‌های نخ نما شده و فاسد می‌پردازیم:

این نوشته ضد کمونیستی با وقاحت، چین سوسیالیستی زمان مائوتسهدون را با چین امپریالیستی از زمان دن‌سیائوپینگ تا کنون یکی می‌گیرد و شروع می‌کند به لجن پراکنی. توجه کنید:

«حزب کمونیست چین، در فرآیند تحقق جاه طلبی‌های جهانی خود هیچ محدودیت اخلاقی قایل نیست و از هیچ قانونی اطاعت نمی‌کند. همان گونه که در ۹ شرح و تفسیر درباره حزب کمونیست بحث شد، تاریخ تأسیس و به قدرت رسیدن حزب کمونیست چین یک فرآیند تدریجی تکمیل خوی شیطان‌اش در طول تاریخ هم در چین و هم در سطح جهان بوده است. از جمله ۹ ویژگی ذاتی حزب: "شرارت، فریبکاری، فتنه‌انگیزی، وازدگی اجتماعی، جاسوسی، غارتگری، جنگ، حذف، و کنترل." این خصوصیات در هر جایی از گسترش جهانی حزب کمونیست چین دیده می‌شوند و این حزب به طور مستمر تکنیک‌ها و بدخواهی‌های خود را ارتقا داده و تقویت کرده است. جنگ نامحدود حزب کمونیست چین، ابراز متمرکز این ویژگی‌های شرورانه و بخشی مهمی از موفقیت آن است.»

اگر دولت چین چنین کارهائی می‌کند مربوط به نظام سرمایه‌داری شماسست. چین یک کشور امپریالیستی است و سوسیالیستی نیست. در عین حال دولت چین در درون کشور فاشیسم و سرکوب اعمال می‌کند و در سیاست خارجی با صدور سرمایه، بر بازارهای جهانی تسلط می‌یابد ولی هنوز برایش "شرارت، فریبکاری، فتنه‌انگیزی، وازدگی اجتماعی، جاسوسی، غارتگری، جنگ، حذف، و کنترل." در سطح کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و دیگر کشورهای امپریالیستی ضروری نگشته است. نویسنده ضد کمونیست این مقاله، آنچه که کلیه کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی و فاشیستی در جهان عمل

می‌کنند، با کلمه "چین" به کمونیسم نسبت می‌دهد.

در نوشته آمده است که چین نظرات و سیاست‌هایش را در کتاب "جنگ نامحدود" که توسط دو افسر چینی نوشته شده است، تدوین کرده است. بعد نوشته چنین تفسیر می‌کند: «جنگ نامحدود بدان معنا است که "همه سلاح‌ها و فناوری‌ها می‌توانند به اراده نیروها استفاده شوند؛ این بدان معنا است که همه مرزهای میان دنیای جنگ و غیر جنگ، و نظامی و غیرنظامی در هم شکسته شده‌اند." و سپس اقدامات زیر را به کمونیسم نسبت می‌دهد:

- ۱- صدور فرهنگ حزب و دروغ‌های آن به جهان از طریق رسانه‌های جهانی تحت کنترل خود و اجرای جنگ ایدئولوژیک
- ۲- استفاده از دام‌های شیرین (اغفال جنسی)، روابط بین فردی، ارتشا و قدرت استبدادی برای تسلط بر رهبران سازمان‌های جهانی، شخصیت‌های مهم سیاسی، کارشناسان حاضر در اتاق‌های فکر و حوزه‌های آکادمیک، غول‌های کسب و کار و افراد تأثیرگذار بر زندگی مردم
- ۳- کنترل رسانه‌های جهانی و راه اندازی جنگ ایدئولوژیکی

- ۴- حمایت، تهییج و ائتلاف با رژیم‌های خودکامه برای مقابله با آمریکا و دولت‌های غربی

- ۵- استفاده از دیپلماسی تجارت برای تبدیل کشور‌های آزاد به رقیب یکدیگر با استفاده از بازار بیش از یک میلیارد نفری چین به عنوان طعمه

- ۶- تعمیق یکپارچگی و به هم پیوستگی اقتصادی برای برقراری ارتباط با سایر کشورها

- ۷- نقض مقررات تجاری سازمان تجارت جهانی

- ۸- ارایه تعهدات کذب اصلاحات برای انباشت مازاد تجاری و ذخایر ارزی»

چین امپریالیستی بالقوه قادر به همه این کارهاست و تا اندازه‌ای هم در جهان اعمال می‌کند ولی سطحی که در این نوشته طرح گشته، انسان را به یاد هیتلر، ترامپ، و دیگر رهبران فاشیست کشورهای غربی می‌اندازد.

ایدئولوژی ضد کمونیستی در دروغ و اتهام و برچسب زدن مرزی نمی‌شناسد. و بالاخره نویسنده و یا نویسندگان کتاب «شیخ کمونیسم...» چنین روشن و شفاف علیه کمونیسم موضع می‌گیرند: «تاکید این کتاب بر عدم خلاصه شدن کمونیسم در یک نظریه و وجود شیخ شیطان‌انی آن است. این شیخ زنده است، هدف نهایی خود برای نابودی بشر را دنبال می‌کند و از هرگونه تغییر شکل برای بقا و گسترش خود فروگذار نیست.»

ولی واقعیتی در جمله اخیر نویسندگان این اثر پیش پا افتاده و بی ارزش وجود دارد. شیخ کمونیسم در جهان در حال گردش است و خواب راحت از سرمایه‌داری آمریکا، چین، روسیه، آلمان، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و... ربوده است. شیخ کمونیسم آرام آرام از حالت شیخ بیرون می‌آید و به واقعیتی سترگ تبدیل می‌شود. امروزه در تقابل با ایدئولوژی منحنی و فاسد بورژوازی و اعمال سیاست‌های خونین علیه طبقه کارگر و زحمتکشان دیگر، ایدئولوژی طبقه کارگر برای وحدت جنبش کمونیستی، تبلیغ آلترناتیو سوسیالیستی، متحد کردن مردم برای یک انقلاب مسلحانه توده‌ای علیه فاشیسم و سرمایه‌داری، تبلیغ علم طبقاتی در بین توده‌ها و بسیج آن‌ها جهت بکارگیری انرژی بی‌پایانشان در پیش برد مبارزه طبقاتی جهت سرنگونی بورژوازی جهانی، قد علم کرده است. ما به این روند خوش آمد می‌گوئیم و در خدمت آن کوشانیم.

بررسی سه نوشته از سایت فلزکاران مکانیک

رعایت کنند.

*دستاوردهای کمپین‌های افزایش حقوق از سال ۹۹ تاکنون برای ما افزایش حقوق بالاتر از تورم را عملیاتی کرده است آن را همچون مردمک چشم پاس بداریم!...» (گروه پایپینگ و اکیپ پروژه‌های ۳۰ خرداد ۱۴۰۵ سندیکای فلزکاران مکانیک) بند دوم از تحمل کردن بیکاری برای بیکار نماندن صحبت می‌کند. این یک موضع

پاسیو در مقابل سرمایه‌داری ستمگر است. سرمایه‌داری چه در حال جنگ و چه در حال «صلح» دائماً مشغول تخریب زندگی کارگرانی‌ست که با تمام نیرو ارزش اضافه (ثروت) تولید می‌کنند. در مقابل این سرمایه‌داری لالای تحمل کردن خواندن، غیر از تسلیم در شرایط سرمایه‌داری نیست. علیه بیکاری باید با سرمایه‌دار و

سال	تورم نقطه به نقطه اسفند	افزایش دستمزدهای حداقل
۱۳۳۹	۴۸,۷٪	۲۱٪
۱۴۰۰	۳۹,۵٪	۳۹٪
۱۴۰۱	۶۳,۹٪	۵۷,۴٪
۱۴۰۲	۳۲,۳٪	۲۷٪
۱۴۰۳	۳۷,۱٪	۳۵,۳٪
۱۴۰۴	۴۱٪	۴۵٪
کل افزایش	۲۶۱,۵٪	۲۲۴,۷٪

مأخذ: مرکز آمار ایران

نظام سرمایه‌داری مبارزه کرد. باید علیه بیکاری، همه کارگران به پا برخیزند، هیچ چیزی را تحمل نکنند، سعی کنند شرایط خود را بر سرمایه‌داران تحمیل کنند.

باید از آن کارگرانی که سال‌ها بیکار شده‌اند سؤال کرد که آیا در این مدت سرمایه‌داران دلشان به رحم آمده است و برای آن‌ها محل کار ایجاد کرده‌اند؟ یا این که کارگران در شرایطی که دست به مبارزه زده‌اند توانسته‌اند دوباره به محل کار خود باز گردند؟ کدام یک؟

در عین حال این نوشته ادعا می‌کند که از سال ۹۹ کمپین آن‌ها توانسته است افزایش حقوق بالاتر از تورم را عملیاتی کند.

این ادعا واقعیت ندارد. ما در زیر جدول مختصری را می‌آوریم تا صحت و سقم این ادعا روشن گردد. تورم نقطه به نقطه در این جدول تورم اعلام شده رسمی از جانب دولت است. تورم واقعی بسیار بالاتر از این درصدهاست.

در این مقاله حفظ کمپین و مبارزه جهت افزایش دستمزد، به صورت هدف درآمده است. در حالی که هدف طبقه کارگر سرنگونی سرمایه‌داری در ایران است. به نویسندگان و یا نویسنده مقاله باید گفت متأسفانه دستاوردهای کمپین‌های افزایش حقوق از سال ۹۹ تاکنون برای شما افزایش حقوق بالاتر از تورم را عملیاتی نکرده است. تا ابد نیز عملیاتی نخواهد کرد. زیرا



آن را نادیده گرفت. کارگری که صبح تا شب برای نان خود و خانواده‌اش تلاش می‌کند، حالا با دستمزدی مواجه است که حتا نمی‌تواند نیازهای اولیه را پوشش دهد، قیمت برنج در دو سال اخیر ۹۰۰ درصد بالا رفته، در حالی که دستمزد کارگران فقط ۳۰ درصد افزایش یافته است، ارزش دستمزد یک کارگر تمام وقت به کمتر از ۱۰۰ دلار در ماه رسیده است، کارگری که روزانه ۱۵ ساعت کار می‌کند، حالا باید بین خرید نان، دارو یا اجاره خانه یکی را انتخاب کند.»

خواننده گرامی به روشنی می‌بیند که بین موضع نویسندگان این مقاله با مقاله اول به طور آشستی ناپذیری زاویه دارد که به صورت دو خط طبقاتی در جنبش کارگری حضور دارند.

مقاله دیگری با عنوان فلسفه برای کارگران «فلسفه؛ نه برای فیلسوف شدن، برای زنده ماندن با چشمان باز» در همین سایت،

مبارزه طبقاتی و آگاهی بالای بخشی از کارگران را به طور انکار ناپذیری برجسته می‌سازد.

در این مقاله آمده است: «کارگر کارخانه، کارگر ساختمان، کارگر خط تولید یا شیفت شب یک سوپرمارکت... آیا این نام‌ها با «فلسفه» جور درمی‌آیند؟ اگر فلسفه را کتابی پر از کلمات قفل‌دار و انتزاعی بدانیم، نه. اما اگر فلسفه را یعنی «چرا این‌جوری کار می‌کنم؟»، «قدرت چه کسی مرا مجبور به دویدن در این چرخه کرده؟» و «آیا معنایی فراتر از حقوق آخر ماه برای این خستگی هست؟»؛ آن‌گاه فلسفه نه در کتابخانه، که سر خط تولید، ایستگاه اتوبوس و هنگام جای خوردن در زنگ تفریح شروع می‌شود. هدف این ما، فیلسوف شدن حرفه‌ای نیست؛ بلکه سلاحی است به نام «اندیشیدن» برای ملموس‌تر کردن زندگی و کارمان... فیلسوفان حرفه‌ای اغلب از «مسئله آزادی» یا «تئالکتیک بنده و ارباب» حرف می‌زنند. اما کارگر خط مونتاژ، هر روز با نسخه عینی این مفاهیم دست و پنجه نرم می‌کند: سقف دستمزد در برابر سود کارفرما، فرمان بی‌پاسخ در برابر بُهت یک شیفت دوازده ساعته.»

این کارگران نشان داده‌اند که به لحاظ آگاهی در سطحی هستند که به ضرورت دست یافتن به دانش فلسفی راه یافته‌اند. از این بالاتر این که آن‌ها بین فیلسوف کتابی و فیلسوف عملی در خدمت مبارزه طبقاتی طبقه کارگر فرق می‌گذارند. نویسندگان این مقاله فلسفه را نه برای مجالس حرفه‌ای‌های شکوهمند، بلکه برای تغییر مثبت در شرایط زندگی لازم می‌دانند. همان چیزی که مارکس گفت: «فلاسفه تاکنون فقط جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند؛ اما مسئله بر سر تغییر جهان است.»

باید اضافه کرد که کارگران در عین حال که به فلسفه‌ای محتاجند تا جهان را در خدمت به حاکمیت رساندن خود تغییر دهند، در عین حال آن‌ها باید این فلسفه را از رهبران بزرگ جنبش کمونیستی و کارگری جهان، مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسهدون بیاموزند و شرایط عملی زندگی خود را با چنین دانشی به طور بنیادین دگرگون سازند.

در اینجاست که هر کارگری مجبور است بین این سه موضع یکی را انتخاب کند: ۱- منفعل بنشیند تا اوضاع به نفع او تغییر کند؟ ۲- برای تغییر شرایط خود همراه دیگر کارگران مبارزه کند و یا ۳- در همین پروسه مبارزه، آگاهی فلسفی خود را تا درک و لزوم مبارزه برای سوسیالیسم و حاکمیت طبقاتی طبقه کارگر در جامعه بالا ببرد.

آتش‌بس و آینده

به بن‌بست رسیده‌اند.

آتش‌بس بین ایران و آمریکا نشانه این بن‌بست است.

گفته می‌شود که آمریکا و ایران در مرحله اول یک تفاهم نامه‌ای را امضا کرده‌اند (اواخر خرداد و اوائل تیر ۱۴۰۵). این از اساس نادرست است. تفاهم نامه یعنی تفهیم واژه‌ها و یا مواضع سیاسی به یکدیگر. تفاهم‌نامه هیچ پروژه عملی متقابلی را نمی‌تواند در دستور کار قرار دهد. ولی این «تفاهم‌نامه» مسائل عملی مشخصی را در دستور کار قرار داده است. ۱- آتش‌بس ۲- آزادسازی ۲۴ میلیارد دلار از پولهای بلوکه شده ایران ۳- تعهد آمریکا بر عدم افزایش نیروی نظامی خود در خاورمیانه و غیره. همه این تعهدات نه مدت دارد و نه تضمین اجرایی. به همین جهت به آسانی می‌توان هر بندی را اجرا نکرد و آتش‌بس را نقض نمود.

یکی از نقاط کلیدی در استراتژی ایران حفظ حاکمیت و تسلط بر تنگه هرمز است. تنگه هرمز برگ برنده ایران است. بر سر این مسأله بین ایران و عمان در مرحله اول یعنی در شرایط جنگی، تفاهم وجود داشت که هر دو دولت بر تنگه مسلط باشند ولی بعد دولت عمان باریکه راهی در نظر گرفت که کشتی‌های مانده در خلیج فارس بتوانند بدون مانع از آن عبور کنند و خارج شوند. دولت ایران با این نقشه مخالفت کرد و به یک کشتی باری سنگاپوری به نام «اور لاولی» که از این باریکه‌راه در نزدیکی عمان به خارج از خلیج فارس حرکت می‌کرد حمله نمود و خساراتی به بار آورد. رژیم ایران اعلام نمود که هر

کشتی که از تنگه هرمز می‌گذرد باید تأییدیه ایران را داشته باشد.

ترامپ نیز این واقعه را «نقض احمقانه آتش‌بس» خواند و به برخی تأسیسات مرزی ایران در نزدیکی تنگه هرمز حمله نمود. ایران نیز اعلام نمود که «نقاط استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه را هدف قرار داده است.»

حملات محدود و کوتاه مدت برای این انجام می‌گیرد که هر طرف برتری خود را بر طرف مقابل نشان دهد و در آخر وزنه سنگین در توافقتنامه به نفع او باشد. لذا در آینده نیز مردم خاورمیانه و ایران باید هزینه این حملات محدود و کوتاه مدت را بپردازند.

دقت به برخی وقایع ما را به درک واقعیت نزدیک می‌سازد. دولت‌های درگیر جنگ تلاش می‌کنند که شرایط داخلی خود را بسیار مساعد نشان دهند. حال ببینیم آیا چنین است؟

دولت آمریکا به ریاست ترامپ از کنگره این کشور ۸۸ میلیارد دلار اضافه بودجه برای «نیازهای ضروری» نظامی در درگیری با ایران تقاضا کرده است. از این ۸۸ میلیارد دلار، ۲۱ میلیارد آن برای جایگزینی مهمات مصرف شده در جنگ با ایران در نظر گرفته شده است. به بیان دیگر دولت آمریکا ۲۱ میلیارد دلار مهمات در این جنگ مصرف کرده و انبار مهمات‌اش ته کشیده است. این درخواست دو مسأله اساسی را نیز روشن می‌کند. ۱- کفگیر مالی دولت آمریکا به ته دیگ خورده است و قادر نیستند ماشین جنگی خود را آن طور که می‌خواهند راه بیندازند. ۲- بر سر تقاضای ترامپ، در کنگره و مردم آمریکا شکاف به وجود آمده است. این شکاف باعث کند شدن ماشین جنگی دولت ترامپ گشته است.

بزرگتر از این عوامل، خواست درونی و عمیق مردم آمریکا و زحمتکشان همه کشورها در پایان دادن به جنگ و برقراری صلح دائم است. مردم در شرایط صلح می‌توانند مبارزات خود را برای حقوق حقه خود در مقابل دولت‌ها تکامل دهند و به پیش ببرند. بسیاری از کارگران بنادر آمریکا از ارسال اسلحه به اسرائیل از طریق بنادر، خودداری کردند. کارگران

نمی‌خواهند نیروی کارشان به ماشین جنگی ترامپ و امثالهم تبدیل شود.

اسرائیل نیز وضعیت شکننده‌ای را از سر می‌گذراند. از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تا کنون دولت اسرائیل بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار = ۲۰٪ تولید ناخالص داخلی، هزینه کرده است. برای درک دقیق نقش ۱۰۰ میلیارد دلار در کل بودجه اسرائیل می‌بایست به آمار زیر توجه نمود. طبق محاسبه سایت شفقا با توجه به جمعیت ۱۰،۲ میلیون نفری اسرائیل، هر اسرائیلی ۴۰ هزار شیکل از این هزینه را بر دوش دارد.

تولید ناخالص اسرائیل در ۲۰۲۵ کمی بیش از ۶۱۰ میلیارد دلار بوده است. کل بودجه دولت در این سال ۲۰۶،۶ میلیارد دلار برآورد شده است که از آن ۱۳۹ میلیارد دلار به بخش‌های غیر نظامی اختصاص داده شده بود. در نتیجه بودجه نظامی دولت اسرائیل در سال ۲۰۲۵ حدود ۶۷،۶ میلیارد دلار بود؛ یعنی ۳۲،۷٪ بودجه کل کشور اسرائیل. در سال ۲۰۲۵ درصد بودجه نظامی چین به کل بودجه کشور ۶٪ و برای آمریکا ۱۳،۱٪ محاسبه شده است. این ارقام اقتصاد جنگی فاجعه آمیز اسرائیل نسبت به کل اقتصاد این کشور را نشان می‌دهد. کل بودجه اسرائیل در ۲۰۲۵ بیش از ۱۶٪ ناترازی (کسری) داشت. این کسری باعث کوچک شدن خدمات بهداشتی، حقوق کارگران و زحمتکشان و ایجاد تورم بالا گردید. اقتصاد اسرائیل همانند اقتصاد ایالات متحده آمریکا بیمار و ورشکسته است. به ویژه این که اروپا مساعدت‌های تجاری با اسرائیل را نیز لغو کرده است.

نتیجه این که اسرائیل دیگر نمی‌تواند مانند سال پیش تهاجمات گسترده و طولانی را تحمل کند. اقتصادش چنین امکانی را به این دولت فاشیستی نمی‌دهد.

اوضاع اقتصادی ایران نیز وضع بهتری ندارد. آشفتگی در اقتصاد ایران بیداد می‌کند.

بودجه کل کشور در سال ۲۰۲۵ حدود ۱۱۰ تا ۱۱۲ میلیارد دلار بود. بودجه نظامی ایران از بودجه کل حدود ۲۴ میلیارد دلار محاسبه شده بود که بر آن مقداری از فروش نفت نیز اضافه می‌گردید. لذا سهم بودجه نظامی از بودجه

کل کشور ۲۱٪ بوده است. این محاسبات مربوط به بودجه علنی کشور است. سهم بالایی از بودجه مخفی کشور نیز که جز چند نفری از دولتمردان از مقدار آن بی خبرند، به بودجه نظامی اختصاص داده می‌شود. بدین جهت می‌توان با قدری احتمالات گفت که کل بودجه نظامی ایران در سال ۲۰۲۵ از ۴۰ میلیارد دلار نیز فراتر رفته است. با در نظر گرفتن کسر بودجه ۳۰ میلیارد دلاری سال ۲۰۲۵ می‌توان به اقتصاد آشفته این کشور پی برد. بودجه کشوری ایران همیشه با چپاول بی رویه زحمتکشان در روند ایجاد تورم مصنوعی بسیار بالا، تأمین می‌شود. تحریم‌های اقتصادی آمریکا، سازمان ملل و کشورهای اروپایی نیز به این روند چپاول درونی شتاب می‌دهد.

لذا رژیم فاشیستی ایران با تمام خیمه شب‌بازی‌های خود و آوردن طرفدارانش به صحنه، بسیار منزوی و منفرد از مردمان کار و زحمت است. لذا اساساً پشتیبانی مردم را ندارد، پشت جبهه‌اش خالی‌ست. رژیم ایران این امر را کاملاً احساس می‌کند. این رژیم مردم را کاملاً دشمن می‌داند و برای امنیت پشت جبهه خود مرتب و روزانه زندانیان سیاسی را اعدام می‌کند.

ولی بودجه مخفی ایران انباره عظیمی از ثروت است که از آن سهمیه‌ای به سازمان‌ها و دولت‌هایی که نقش نیابتی برای ایران در منطقه دارند، پرداخت می‌گردد.

لذا دولت ایران هنوز توانایی مالی ادامه یک جنگ تقریباً طولانی را دارد. برای دولت ایران تخریب مساکن مردم، کارخانجات و کشتار زحمتکشان و نیروی کار توسط تهاجم نظامی خارجی، محلی از اعراب ندارد. غم چنین چیزهای بی مقداری را به دل راه نمی‌دهد. آنچه برایش مهم است پشتیبانی نیروهای نیابتی از حاکمیت خود در این کشور، مظلوم نمایی و درآمدن از ایزولاسیون بین‌المللی و ایجاد امنیت در پشت جبهه به وسیله کشتار و اعدام داخلی‌ست.

از کلیه این واقعیات نتیجه می‌شود که هیچ کدام از این دولت‌های فاشیستی قادر به پیشبرد یک جنگ واقعا طولانی نیست. ولی

هر کدام از آن‌ها دارای یک استراتژی‌ست که به هر دلیلی و به هر قیمتی آن را دنبال می‌کند.

آمریکا تلاش می‌کند در خاورمیانه حاکمیت بدست آورد و نفوذ چین را محدود کند. لذا خواهان برقراری رژیم فاشیستی ایران بر سر قدرت است ولی این رژیم باید تابع آمریکا شود نه تابع چین و روسیه.

استراتژی اسرائیل این است که ایران را از سلاح اتمی بازدارد، ساختن موشک‌های بالستیک را برایش ممنوع نماید و خود بتواند با آرامش قلمرو سیاسی خود را گسترش دهد.

استراتژی ایران این است که با تکیه به دولت‌های امپریالیستی - فاشیستی شرق مثل چین و روسیه و هند، بتواند به سرکردگی خود در منطقه خاورمیانه تحقق ببخشد و اسرائیل را تضعیف کند.

این سه کشور برای رسیدن به اهداف خود هیچ لحظه‌ای را از دست نمی‌دهند. لذا تصور پایان جنگ و درگیری، تصور غیر واقعی‌ست. می‌توان گفت در شرایط فعلی جنگ بزرگ و طولانی در منطقه روی نخواهد داد ولی جنگ‌های موقت و لحظه‌ای هیچگاه پایان نخواهد یافت. درگیری مجدد آمریکا و ایران در این روزهای اخیر این واقعیت را مستدل می‌سازد.

دست فاشیست‌های آمریکائی-اسرائیلی و اروپائی از غزه کوتاه

آتش پس سازنده در غزه را می‌دمیند. از توافق اسرائیل جهت باز شدن راه‌های کمک رسانی به مردم غزه سخن پراکنی می‌کردند. روزنامه‌های اروپائی و آمریکائی اخبار غزه را در جملاتی کوتاه مثل یک اعلامیه تبلیغاتی یک کارخانه کوچک عروسک سازی، انتشار می‌دادند و سعی می‌کردند کم کم فاجعه غزه را از افکار مردم بزدایند.

با شروع جنگ دوازده روزه و سپس جنگ آمریکا - اسرائیل علیه ایران، تضادهای بین آمریکا، اسرائیل و کشورهای اروپائی تشدید شد آن چنان که روابط فی مابین به

مهر و بر چسب سیاسی ایدئولوژیک منتهی گردید. مثلاً متهم کردن سران اسرائیل به نژاد پرستی و آپارتاید توسط خانم کالاس، رئیس روابط خارجی اتحادیه اروپا، و یا متهم کردن ترامپ به دروغگویی توسط خانم ملونی، نخست وزیر ایتالیا. با رشد این تضادها کشورهای عضو اتحادیه اروپا گوشه‌ای از جنایات اسرائیل در غزه را علنی کردند. امروزه در مدیای غرب می‌توان این روند را پیگیری کرد.

وزارت بهداشت فلسطین در غزه تعداد کشته شدگان مردم غزه از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تا کنون را ۷۲۰۳۵ نفر اعلام کرده است که ۲۰ هزار تن از آن‌ها کودکانند. تعداد مجروحین نیز ۱۷۳۳۶۸ نفر برآورد شده است. تعداد کسانی که زیر آوار مانده و یا مفقود شده‌اند، در این آمار محاسبه نشده است. از زمان "آتش بس" در ۱۰ اکتبر ۲۰۲۵ تا کنون ۱۰۲۴ نفر توسط ارتش اسرائیل کشته و ۳۲۶۰ نفر مجروح شده‌اند. این آمار نشان می‌دهد که ارتش اسرائیل "آتش بس" را رعایت نکرده و تا کنون به کشتار این مردم ادامه داده است. والکر ترک، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل در ماه آوریل ۲۰۲۶ می‌گوید: «حملات اسرائیل همچنان به طور معمول ادامه دارد».

امروزه نیز داس مرگ مردم غزه را درو می‌کند. هیچ کس نمی‌داند که آیا لحظه دیگر زنده است یا نه. بمب‌های اسرائیلی همیشه در آسمان غزه در حرکت‌اند. به گفته سازمان ملل در ۹ آوریل، «دختری ۹ ساله به نام ریتاج ربحا، هنگامی کشته شد که نیروهای اسرائیلی به چادری تیراندازی کردند که کلاس درس موقت او در آن برگزار می‌شد».

علاوه بر جنایات روزانه‌ای که سربازان اسرائیلی در غزه انجام می‌دهند و بمب‌هائی که روزانه بر سر مردم غزه فرو می‌ریزند، محدودیت‌های شدیدی را نیز که در راه رسیدن مواد غذایی و دارویی به مردم ایجاد کرده‌اند، بسیار مرگ آور و نابود کننده است. ۱- ایجاد محدودیت در گذرگاه‌ها و حتی بستن آن‌ها و توقف آنچه باید به غزه وارد شود. ۲- کنترل کلیه محموله‌هائی که باید وارد غزه شود. این کنترل آنچنان وسیع و طولانی است که بخشی از آن‌ها را فاسد

و از رده خارج می‌سازد. ۳- مشکلات توزیع مواد غذایی و دارویی. زیرا دستجات غارتگر که همه وابسته به دولت اسرائیل هستند، محموله‌ها را غارت می‌کنند و سپس با قیمت بسیار گران به کسانی که توانائی خرید دارند می‌فروشند. مثل دستجات راهزن "گروه مردمی" "گروه یاسر ابو شهاب" و غیره.

اسرائیل ادعا می‌کند که گذرگاه‌های رساندن مواد غذایی و دارویی به غزه را باز گذاشته است. دستگیری اعضای کاروانی که به طور نمادین جهت کمک رسانی به مردم غزه از راه دریا عازم غزه بود، دستگیر و شکنجه شدند، شکنجه‌گران از روند شکنجه فیلم تهیه کردند و آن را برای ایجاد هراس در بین کاروان‌های احتمالی دیگر، منتشر ساختند. دولت‌های اروپائی در زیر فشار اعتراضات مردمی، مجبور شدند علیه این جنایت موضع بگیرند. دولت فرانسه سفر وزیر پلیس اسرائیل به فرانسه را به همین خاطر لغو کرد. «از امروز سفر ایتامار بن-گوریر به سرزمین فرانسه ممنوع است.» (Tagesschau -23.5.26)

دولت فرانسه و ایتالیا از اتحادیه اروپا خواستند به این اقدام بپیوندند. خانم ملونی، نخست وزیر ایتالیا نیز در همین مورد می‌گوید: «غیرقابل تحمل است که با این معترضان، که بسیاری از آن‌ها شهروندان ایتالیایی هستند، چنین رفتاری شود؛ رفتاری که کرامت انسانی را نقض می‌کند.» وزیر خارجه کانادا نیز این جریان را «عمیقاً نگران کننده» خواند. اتحادیه اروپا امتیازات اسرائیل در تجارت آزاد را لغو کرد. این اقدام بیش از ۳۷ درصد صادرات اسرائیل به اروپا را شامل می‌شود که می‌تواند فشار سنگینی بر فاشیست‌های اسرائیلی وارد کند. البته وقتی کرامت انسانی مردمان غزه نقض می‌شد و می‌شود، این عالی جنابان در سازمان ملل با ملاحظه و لبخند ملیح فقط قطعنامه صادر می‌کردند.

همه مصائبی که بر مردم غزه تحمیل می‌شود در مقابل مصائبی که نسل‌های آینده در غزه با آن رو به رو هستند، کوچک می‌نماید.

مباران دائم، ویران شدن خانه و سرپناه در مقابل چشمان کودکان و نو جوانان، کشته

شدن، تیرباران شدن، قطعه قطعه شدن پدر و مادر، برادر و خواهر در جلوی چشمان وحشت زده آن‌ها، زخمی شدن و از دست دادن اعضای از بدن، همه و همه علاوه بر دردهای جسمانی، دردها و بیماری‌های پایان ناپذیر و درمان ناپذیری ایجاد می‌کند که تأثیر آن برای نسل‌ها باقی می‌ماند.



خانم دکتر کاترین گلاتز بروباک (آلمانی - نروژی) روان شناس کودکان که برای کمک به کودکان غزه رفته است، صحنه‌ای را که حداقل صدها هزار بار تکرار شده است چنین توصیف می‌کند: «می‌خواهم درباره آدم، پسر ۵ ساله‌ای صحبت کنم. او کودکی بسیار سرزنده، شاد، پرحرف و فعال بود. عاشق فضای باز و بازی کردن بود. پس از آغاز جنگ در سال ۲۰۲۳، خانواده‌اش ناچار شدند فرار کنند و به چادری پناه ببرند. پدربزرگ و مادر بزرگش نیز کمی دورتر، در چادری دیگر، زندگی می‌کردند.

یک روز آدم و پدرش تصمیم گرفتند به دیدار پدربزرگ و مادربزرگ او بروند، در منطقه‌ای که دستور تخلیه برای آن صادر نشده بود و تصور می‌شد امن باشد. اما بی‌هیچ هشدار قبلی، پرتابه‌ای در نزدیکی آن‌ها فرود آمد و آدم و پدرش را به شدت زخمی کرد.

آن‌ها را فوری به بیمارستان بردند، اما همان‌طور که در چنین حملاتی اغلب رخ می‌دهد، تعداد قربانیان آنقدر زیاد است که اگر تخت خالی نباشد، بسیاری را روی زمین می‌خوابانند.

آدم و پدرش روی کف بخش اورژانس منتظر معاینه بودند که آدم دید و شنید پدرش، همان‌جا کنار او، آخرین نفس‌هایش را می‌کشد. خود آدم هم به شدت زخمی شده بود: یک پایش را از دست داده بود و پای دیگرش نیز آسیب دیده بود. پس از دیدن مرگ پدرش، آدم دیگر حرف نزد. گاهی

می‌توانست چند کلمه پراکنده را با صدایی آهسته به مادرش بگوید، اما با هیچ کس دیگری حرف نمی‌زد. به سختی غذا می‌خورد و در وضعیتی بحرانی بود.»

اکثر کودکان غزه دیگر حرف نمی‌زنند، درخود فرو رفته و با این جهان قهر کرده‌اند. ادامه این وضعیت باعث می‌گردد که کودک توان حرف زدن را از دست بدهد، بخشی از مغزش به رشد کافی نرسد و تمام دوران زندگی را با مشکلات لاینحل جسمی و روانی طی کند. این سرنوشت اکثر کودکان و نوجوانان غزه است. این جنایت عظیم و بی‌مثالیست که نظام سرمایه‌داری و مشخصاً امپریالیسم آمریکا، فاشیست‌های اسرائیلی و کشورهای اتحادیه اروپا مسبب آن هستند که باید به تاریخ جواب گویند.

ایدئالیست‌های جدید و درک متافیزیکی از دیالکتیک

ارگانی که بتواند بیاندهد، محتاج است. مغز به وسیله احساس‌ها، تصاویری از محیط اطراف خود می‌گیرد، این تصاویر را تحلیل میکند و از آن‌ها نتایجی را بدست می‌آورد، آن‌ها را در عمل مشخص می‌آزماید و درستی و نادرستی آن را تعیین میکند. در نتیجه اندیشه نیز یک حرکت مادیست، نوعی خاصی از انرژیست است.

در طول تاریخ بشر، بودند متفکرانی که تصور میکردند، جهان مادی‌ای خارج از ما وجود ندارد. آنچه که "هست" احساسات ماست که در هم ترکیب میشود و بدین وسیله ما پدیده‌های متنوعی را خارج از خود احساس می‌کنیم. مهمترین این اندیشمندان ایدئالیست، برکلی ایرلندی، ریچارد آوناریوس سوئیسی - آلمانی، ارنست ماخ اتریشی و... بودند

لنین این سیستم اندیشه را چنین ارزیابی میکند: «برای هر عالمی که توسط فلسفه استادانه به بیراهه کشانده نشده، و نیز برای هر ماتریالیستی، احساس به درستی پیوند مستقیم میان شعور و دنیای خارجی است؛ دگرگونی انرژی تهییج خارجی به حالتی از شعور است. این دگرگونی توسط هر یک

از ما میلیون‌ها بار در هر بار مشاهده شده و می‌شود. سفسطه فلسفه ایدئالیستی از این حقیقت تشکیل می‌شود که احساس را نه به عنوان پیوند میان شعور و جهان خارجی، بلکه یک حصار، یک دیوار در نظر می‌گیرد که شعور را از دنیای خارجی جدا می‌کند - نه تصویری از پدیده خارجی متناظر با احساس، بلکه به مثابه "تنها موجود" در نظر می‌گیرد.»

برخی نیز تلاش میکردند که ماتریالیسم و چنین ایدئالیسمی را به هم پیوند دهند (آگنوستیسیسم)، مثل هیوم.

آنچه گفته شد، تقابل آشکار ماتریالیسم و ایدئالیسم و ظهور آگنوستیسیسم بود. ولی همین انحرافات ایدئولوژیک و فلسفی در دوران ما به شکلی غیر قابل لمس نه تنها در سیستم فکری - فلسفی برخی اندیشمندان غیر پروولتری جامعه بلکه حتی در بین عناصری از جنبش کمونیستی وجود دارد، که خود را تا سیاست و تعیین آینده نیز کشیده است.

زیربنای هر جامعه‌ای، عبارت است از بنیان‌های مادی آن جامعه. یعنی مناسبات نیروهای مولده با شیوه تولید. این، آن ماده در حال حرکت و پرنوسانیست که تضاد درونی آن مراحل تکامل آن جامعه را می‌سازد.

مناسبات نیروهای مولده با شیوه تولید (زیربنا) است که ذهن جامعه (روبنای جامعه) را می‌سازد. در عین حال همین روبنا در تکامل وجود مادی جامعه یعنی زیربنا نیز نقش دارد.

با رشد تضاد بین نیروهای مولده و شیوه تولید، نیروهای مولده ساختار موجود را درهم میکوبند و جامعه دیگری با شیوه تولید دیگری بر خرابه‌های آن شکل میدهند، جامعه‌ای پویانده و پیش‌رونده. این نیز روشن است که اگر شرایط روبنائی فراهم نباشد، ساختار جامعه با شیوه تولید مترقی به آینده‌ای دورتر موقوف میگردد.

ماتریالیست‌های با ثبات تغییر ساختار اجتماعی و مرحله آن را از تضاد زیربنائی و مادی جامعه اخذ میکنند. به همین جهت مرحله انقلاب ایران را سوسیالیستی ارزیابی مینمایند زیرا نیروهای مولده (کارگران، ابزارهای تولید، فناوری‌های تولیدی مدرن)، در تقابل با شیوه استثمار

سرمایه‌داری قرار گرفته و تضاد آن‌ها آشتی ناپذیر گشته است.

ایدئالیسم پنهان شده، مرحله انقلاب را نه از ماده در حال حرکت و تضادهای درونی آن بلکه از ذهن (پدیده‌های روبنائی که از زیر بنای مادی نشأت گرفته‌اند) اخذ میکند؛ از نبود دموکراسی، حاکمیت فاشیسم، عدم آزادی قلم و بیان و...

این ایدئالیسم میخواهد از ذهن جامعه (روبنا)، جامعه دیگری را بنا کند که هیچ ربط مشخصی با مادیت جامعه یعنی روابطه نیروهای مولده با شیوه تولید ندارد. این ایدئالیسم به علت عدم درک ارتباط مشخص زیربنا و روبنا (ماده و ذهن) و تابع کردن تحولات ساختاری جامعه به ادراک ذهنی، و ندیدن ضرورت‌های زیربنائی، جامعه را به ویرانی و کشتار عظیم و بی نتیجه مردم میکشانند.

لذا باید با آگاهی کامل از خطرات این ایدئالیسم با آن قاطعانه مبارزه کرد.

جنبش کارگری و خواست‌هایش نیز در روبنای سرمایه‌داری گیر کرده است. جنبش کارگری به علت عدم حضور جنبش کمونیستی در آن قادر به تصویر برداری از ماده مشخص و سیالی که در آن فشرده میشود نیست، قادر به درک درخواست‌های زیربنائی نیست، قادر به درک ضرورت درهم کوبیدن شیوه تولید استثمار سرمایه‌داری نیست. در ذهن گیر کرده است و قادر به خروج از آن نمیشد. حل این معضل وظیفه جنبش کمونیستیست.

پدیده منحط دیگری نیز که به صورت خزنده خود را در درون جنبش کارگری - کمونیستی و روشنفکری ایران میکشانند، شیوه متافیزیکی در برداشت دیالکتیکیست. این شیوه به ویژه خود را در توضیح مناسبات جامعه و تضاد نمایان می‌سازد.

سؤال: جامعه چیست؟

جواب ایدئالیستی: جامعه عبارت است از مجموعه انسان‌هایی که تحت یک قدرت سیاسی گردآمده‌اند.

سؤال: جامعه و تضاد چه ارتباطی با هم دارند؟

جواب ایدئالیستی: جامعه عبارت است از مجموعه انسان‌هایی که تحت یک قدرت

سیاسی گردآمده‌اند و در درون آن تضاد ایجاد گشته است.

نتیجه این برداشت ایدئالستی این است که جامعه عبارت است از یک پدیده مادی (جامعه) که یک پدیده دیگر یعنی (تضاد) در درون آن حضور دارد.

برخورد ادیان الهی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) به انسان چگونه است؟

انسان عبارت است از یک وجود مادی که در درون آن یک روح وجود دارد. یعنی انسان دو قسمت است: ۱- وجود مادی ۲- روح.

جواب فوق به جامعه و تضاد، ناشی از همین درک مذهبی به انسان و روح است. در این درک جامعه یک چیز است و تضاد چیز دیگری که در جامعه حضور یافته است.

ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی جامعه و تضاد را چنین تعریف میکند: جامعه عبارت است از حضور تعدادی از انسان‌ها تحت یک قدرت سیاسی که در رابطه با نیروهای مولده و شیوه تولید، به طبقات متضاد تقسیم گشته‌اند. در نتیجه هر انسانی در جامعه متعلق به طبقه و یا قشر خاصی از یک طبقه است که با یکدیگر توسط مجموعه‌ای از روابط و پیوندها به طور جدائی ناپذیری گره خورده‌اند. در نتیجه جامعه عبارت است از تضاد در مرحله‌ای از تکامل تاریخی خود.

تروتسکیسم ضد انقلاب در خفا

۷

لذت می‌برد، رفیق استالین در وجود تروتسکیسم «سه خصوصیت دید که آن را در تضاد آشتی‌ناپذیر با لنینیسم قرار داده بود».

قبل از ادامه ما باید درباره روش اعمال شده این جا در مورد توصیف تروتسکیسم جمله‌ای بگوئیم. این موضوع از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم بحث می‌کند. فرض شده است که لنینیسم به درستی خودش را در هر دو، در تئوری و در عمل انقلاب اثبات نموده است. از این رو مفروض شده است که مخالفت با لنینیسم اشتباه است.

با این حال، ما کاملاً به این واقعیت آگاهیم که ممکن است فردی از خوانندگان با نقطه نظر لنینیستی موافق نباشد. چنین فردی ممکن است که با انقلاب پرولتری، با دیکتاتوری پرولتاریا، و با نظام سوسیالیستی مخالف باشد. چنین فردی ممکن است که در حملات تروتسکی به لنینیسم آرامش یابد. اما بعد باید بپذیرد که او نه به دنبال تأیید تروتسکی، بلکه رد راه کار لنینیستی مشکل اجتماعی است. با وجود چنین فردی از این نوع، چه کسی از جوی گل‌آلود اتهامات تروتسکی علیه شوروی و علیه کمونیست‌های کشورش بیرون کشیده می‌شود، ما هیچ استدلالی بر این موضع‌ها نداریم. تنها چیزی که از شخصی با این خصوصیات درخواست شده که انجام دهد، این است که تصدیق نماید که او مُهمات تروتسکی را علیه تمام چیزهایی بکار می‌برد که مارکس، انگلس و لنین برایشان بپا خاستند و علیه هر چیزی که امروز رفیق استالین، به همراه کمونیسم بین‌الملل برایش می‌ایستند.

این کاملاً مغایر با آن‌هایی‌ست که ادعا می‌کنند از انقلاب پرولتری حمایت می‌کنند، کسانی که ضرورت سازماندهی طبقه کارگر برای سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد قدرت شورایی را قبول دارند، و کسانی که لنین را به عنوان معمار اصلی و برجسته حزب بلشویک و رهبر تاریخی انقلاب پرولتری جهان می‌شناسند. استدلال زیر در نظر دارد نشان دهد که شما نمی‌توانید که (هم) خواهان انقلاب پرولتری باشید و (هم) خواهان تروتسکیسم باشید؛ و چنان چه شما استدلالات تروتسکی را قبول کنید، با لنینیسم وداع می‌کنید؛ و اقرار تروتسکی به پیروی از لنینیسم تنها پرده ساتری‌ست که در پشت آن ناباوری او به پرولتاریا و بی‌اعتمادی او به حزب کمونیست (بلشویک) و روش‌های مبارزاتش پنهان هستند؛ و تروتسکیسم در واقع سلاحی‌ست علیه انقلاب پرولتری، اما نوعی که به منظور فریب کارگران با گرایش رادیکال و بارنگ سرخ نقاشی شده است.

آنهایی که بطور جدی خواهان سرنگونی سرمایه‌داری و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا، بر مبنای اصول پایه ریزی شده

توسط انقلاب روسیه، در کشورهای سرمایه‌داری، از جمله در آمریکا هستند، موافق پیشنهادات منطقی بنیادین زیراند:

۱- که ایجاد حزب (کمونیست) بلشویک اولین پیش‌شرط یک انقلاب موفقیت آمیزست؛

۲- که تنها یک حزب بلشویک و نه چند حزب در هر کشوری می‌تواند وجود داشته باشد، و وحدت و انسجام چنین حزبی، بنابراین قدرت برجسته‌اش از اهمیت بسیار زیادی برخوردارست؛

۳- که ستون فقران انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای شهری‌ست؛

۴- حزب کمونیست تنها زمانی می‌تواند انقلاب پرولتری را به ثمر برساند که کل طبقه کارگر، یا دست کم اکثریت آن‌را در یک قیام مسلحانه علیه دولت سرمایه‌داری هبری کند؛

۵- که پیروزی انقلاب در مقیاس بزرگی به قدرت حزب و پرولتاریا در اتحاد خود با توده‌های بزرگ دیگر گروها و طبقات استثمار و سرکوب شده جمعیت، و در درجه اول با دهقانان استثمار شده، طبقه متوسط پائین‌تر شهرها، روشنفکران تحت ستم، و غیره بستگی دارد؛

۶- که اعتماد بین رهبری حزب و اعضای حزب یکی از شرایط اصلی موفقیت است و زمانی که عدم اعتماد رهبریت بلشویک بی‌پایه باشد، باعث تضعیف انقلاب می‌شود؛

۷- که تنها یک کمونیست انترناسیونال می‌تواند وجود داشته باشد که احزاب کمونیست جهان را رهبری کند؛

۸- که از آنجایی که اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین دستاورد پرولتاریای جهان به عنوان سرمشق ساخت سوسیالیسم است، بنابراین، هیچ فردی نمی‌تواند ادعای انقلابی‌گری واقعی داشته باشد، اما با اتحاد جماهیر شوروی دشمنی کند.

اما به تعریف استالین از تروتسکیسم برگردیم. باید بیاد آوریم که استالین زمانی آن تعریف را کرد که تروتسکیسم تازه شروع شده بود. رساله **تروتسکیسم یا لنینیسم**، که تعریف **تروتسکیسم** در آن موجودست، در نوامبر سال ۱۹۲۴ منتشر

شده بود. شگفت‌انگیز است که چگونه تروتسکی هنوز به عنوان یکی از قهرمانان «مختصات» تروتسکیسم، طبق نوشته استالین بوضوح، هردو معنا و توسعه آینده بزرگ انقلاب جلوه می‌کرد. رفیق استالین، عبارتند از: **ادامه دارد**



شیوه تفکر یک خرده بورژوا: یک خرده بورژوا از هر امکانی برای تقویت و سر و سامان دادن مالی خود استفاده میکند. حتی به سادگی و بدون عذاب وجدان از صندوق سازمانی که در آن عضو است تا میتواند پول میدزدد. چنین خرده بورژوائی همیشه سعی میکند در نشست‌ها کنار ریاست جلسه بنشیند و در ریاست سهمیم گردد. این خرده بورژوای بی وجدان، انتقاد را با انتقام، لجن پراکنی و اتهام جواب میدهد، همان روشی که دولت‌های فاشیستی مثل جمهوری اسلامی و یا اسرائیل و دولت ترامپ و سازمان‌های جاسوسی آن‌ها در مورد اپوزیسیون و مخالفین خود به کار میگیرند.

پرولتاریای جهان متحد شوید!

کارگران، زحمتکشان و آزادیخواهان مترقی متحد شوید!

در سمت پیوند با طبقه کارگر بکوشیم!

حزب کمونیست راستین ایران را به وجود آوریم!

تروتسکیسم را از صفوف خود طرد کنیم!

به پیش در سمت ایجاد شوراهای کارگران و تهیدستان!

پیروز باد انقلاب سوسیالیستی

پیروز باد دیکتاتوری پرولتاریا